

عدالت کیفری در سیستم جزایی قرآن

دکتر سید محمد باقر حجتی*

سید احمد میریان**

چکیده:

احکام جزایی اسلام با سایر قوانین و مقررات جزایی تفاوت بسیاری دارد و غالب احکام کیفری اسلام در مقایسه با سایر مکاتب حقوقی منحصر به فرد است؛ چراکه بسیاری از قوانین جزایی اسلام به حقوق و آزادی‌های فردی مربوط می‌شود و حکومت اسلامی بر اساس این مقررات در حقوق و آزادی‌های فردی دخالت می‌کند که این می‌تواند عاملی برای اعتراض مجامع بین‌المللی مبنی بر عدم رعایت حقوق بشر در جوامع اسلامی باشد. در این پژوهش تلاش بر این است تا این اتهام واهی را از چهره این دین معتدل زدوده و اثبات نماید که احکام دین مبین اسلام در نهایت کمال این قابلیت را دارد که به تنظیم روابط اجتماعی مردم بپردازد.

کلید واژه‌ها: قرآن، عدالت، احکام، مجازات، عدم خشونت

* استاد دانشگاه تهران

** دانش‌آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

مقدمه:

انسان موجودی با لذات اجتماعی بوده و آفرینش او به گونه‌ای است که وی را ناگزیر از این چنین زندگی می‌کند، چراکه او به تنهایی توانایی دفاع در مقابل حملات را ندارد. لذا، یکی از علل اجتماعی شدن انسان، احتیاج و نیاز اوست که او را به دیگران نزدیک کرده است. لیکن جامعه او را مقید ساخته که نظم قراردادی را حفظ نماید، چراکه انسان علاوه بر عقل، دارای غرایزی است که گاهی بر عقل فایق آمده و آن‌گاه که این پیروزی حاصل شد، جرایم به منصفه ظهور می‌رسند. همین مسأله جامعه را ناچار به تدوین قوانینی می‌کند که چون سدی در برابر این غرایز بایستد. در این راستا، ادیان الهی به خصوص دین اسلام نیز در دایره هدایت انسانها، مجموعه‌ای از قوانین را وضع نموده که حاکی از شیوه تعامل و روابط بین انسانهاست.

امروزه برخی به عمد یا از روی جهل، اسلام را دینی خشن و قوانین کیفری آن را بسیار شدید و توأم با خشونت می‌دانند در حالی که پژوهش حاضر سعی نموده تا این اتهامات نابجا را رفع نموده و در مقام اثبات این ادعا برآید که تنها قانونی که نسل‌ها را حفظ و جامعه را معتدل نگه می‌دارد و مانع تعدی و تفریط می‌شود و علاوه بر آن سبب نظم و امنیت و التیام آلام زیان‌دیدگان و تشفی خاطر آنهاست، احکام منبعث از کتاب الهی است.

واژه‌شناسی

«جزی» مصدر ثلاثی مجرد؛ جزئی، یجزی، جزاء است (جبران مسعود، ۱۳۷۶، ۶۱۰).

راغب آن را در اصل بی‌نیازی و کفایت گفته و می‌گوید: پاداش و کیفر را جزا گویند زیرا مقابل عمل است و از حیث مقابله و برابری در آن کفایت هست (راغب، ۱۳۹۲، ۹۰).

در قرآن مجید، این واژه هم در پاداش و هم در کیفر و عذاب به کار رفته است:

مکافات: «فَإِنْ قَاتَلْتُمُكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۱۹۱)، «فَتَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ

النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» (المائده، ۲۹).

پاداش: «وَأَمَّا مَنْ أَمِنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى» (کهف، ۸۸).

علاوه بر واژه جزا، کلمات عقاب (البقره، ۱۹۶)، نکال (النازعات، ۲۵)، بطش (الذخا، ۱۶)، اخذ

(آل عمران، ۱۱)، هلاک (انعام، ۲۶)، عذاب (النمل، ۲۱) و تدمیر (محمد، ۱۰) نیز به معنای کیفر به کار



رفته‌اند.

اصول حاکم بر مجازات‌ها در قرآن

مهم‌ترین سوالی که درخصوص مجازات‌ها ممکن است مطرح شود این است که اساساً مجازات‌ها در اسلام و به ویژه قرآن دارای چه ویژگی‌هایی است که آن را نسبت به سیستم کیفری سایر مکاتب منحصر به فرد نموده است؟ برای پاسخ‌گویی به سؤال فوق ابتدا لازم است که نگاهی گذرا و مختصر به جامعه عرب قبل از اسلام داشته باشیم:

قبل از ظهور دین مقدس اسلام در شبه جزیره عربستان، قانون و نظام واحدی وجود نداشت. زور و قدرت راه و رسم آنان و علاقه به خونخواهی شعار آن‌ها بود و اگر جرمی بین افراد قبیله‌ای اتفاق می‌افتاد و از افراد قبیله شخصی کشته می‌شد، نه تنها شخص قاتل و خانواده او بلکه افراد قبیله او نیز از مجازات در امان نبوده‌اند. این انتقام معروف به «نار» بوده و ضرب‌المثل معروف «النار ولاتترك النار» مؤید این انتقام خصوصی بوده است و طبق همین اصل بوده که حسنی یکی از شاعرهای معروف عرب این چنین می‌گوید: «هیچ‌گاه نباید غرامت دریافت کرد و از خونخواهی صرف‌نظر نمود. این یک شرمندگی بزرگ است» (مظلومان، ۱۳۵۵، ۱۳۱).

علاوه بر آن، قصد و نیت نیز در میان اعراب قبل از اسلام هیچ مفهومی نداشت و مهم نبود که آیا جنایت عمدی بوده یا اینکه در نتیجه خطا و اشتباه حادث شده است؟! دین مبین اسلام در چنین شرایطی به منصفه ظهور رسید و به این افراط و تفریط پایان داد و جامع‌ترین قوانین را عرضه نمود که به مهم‌ترین اصول حاکم بر آن اشاره می‌شود:

الف) اصل مسئولیت شخصی

در قرآن کریم آمده است: «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ...». بگو ای پیامبر، آیا کسی غیر از خدا را به ربوبیت برگزینیم در صورتی که او پروردگار همه موجودات است و هیچ‌کس گناهی جز به زیان خود مرتکب نمی‌شود و هیچ‌کس بار دیگری را به دوش نمی‌کشد ... (الانعام، ۱۶۴).

به همین علت شارل در مورد اهمیت حقوق جزای اسلام می‌نویسد: «اسلام دوازده قرن قبل از حقوق اروپایی مسأله مسئولیت شخصی را دریافته و آن را برقرار نموده است ... در آن ایام که

حقوق اروپایی محاکمه حیوانات و اجساد را تجویز کرده بود، حقوق جزای اسلامی فقط مسئولیت و تعقیب افراد زنده را اجازه داده بود و لازمه این مسئولیت هم برخورداری از عقل و آزادی و اختیار بود» (محسنی، ۱۳۷۵، ۱۵۴).

ب) اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها

از دیدگاه شرع مقدس اسلام، قاضی و حاکم شرع نمی‌تواند مرتکب عملی را که قبلاً برای آن مجازاتی تعیین نشده، مجازات نماید. قرآن کریم در آیات متعددی این اصل را مورد توجه قرار داده است:

(الف) «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (الاسراء، ۱۵).

در این آیه صراحتاً بیان شده که خداوند هیچ‌کس را پیش از برانگیخته شدن پیامبر و آوردن حکم الهی مجازات نمی‌کند. از این رو، در صورتی که پیامبر از جانب خداوند مبعوث به رسالت شده و قوانین و احکامی را به مردم ابلاغ نموده و فعل یا ترک فعلی را جرم شمرد، در این صورت، حجت بر مردم تمام شده و خداوند به استناد آن، مردم را بازخواست و در صورت تمرد و ارتکاب جرم به کیفر می‌رساند. (فیض، ۱۳۶۵، ۹۲).

(ب) «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (الطلاق، ۷).

در این آیه نیز به وضوح بیان شده که خداوند هیچ‌کس را جز به اندازه‌ای که به او داده است تکلیف نمی‌کند.

(ج) «... وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

طبق آیه فوق، اگر کسی به آنچه که خداوند نازل فرموده، حکم نکند، از گروه ستم‌کاران است.

علاوه بر آیات قرآن، قاعده‌ی «قیح عقاب بلا بیان» نیز دلالت بر اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها دارد. طبق این اصل، تا زمانی که مجازاتی از طرف شارع مقدس برای عملی مقرر نشده باشد، هیچ‌کس را نمی‌توان مجازات نمود؛ چراکه کیفر دادن کسی، بدون بیان قبلی جرم برای او قبیح و زشت است و چون کار زشت را نمی‌توان به خدای تعالی نسبت داد، پس خداوند نیز بدون آن که با قانون، جرمی را تصریح کند و به مردم ابلاغ نماید، کسی را کیفر نخواهد نمود (فیض، ۱۳۶۵، ۹۲).



براساس اصل «اباحه» نیز همه چیز و همه امور، پیش از آن که قانونی در خصوص آن‌ها وضع شود و حکم آن را مشخص نماید، مباح است. لذا، وقتی که قانونی عملی را جرم نشناخته و حکم حرمت برای آن پیش‌بینی ننماید، آن عمل جایز و مباح است. پس تا زمانی که در جامعه موضوعی از نظر قانونی معین نشده باشد، بنابر اصل قانونی بودن جرم و مجازات، نباید مرتکب آن را تحت تعقیب و پیگرد قانونی قرار داد (گرجی، بی تا، ۹۳).

این در حالی است که در نظام کشورهای غربی، سابقه اصل قانونی بودن جرم و مجازات به قرن هجدهم بر می‌گردد. تا آن دوران مقامات قضایی، در تعیین جرم و مجازات، حدّ و مرزی را قایل نبودند و برطبق فرامین، عرف و عادت حکم می‌کردند.

ج) تناسب بین جرم و مجازات

عدالت حقیقتی است که هم بُعد تکوینی دارد و هم بُعد تشریحی. از نظر تکوینی به فرموده رسول اکرم (ص) تمام هستی بر عدل استوار است (فیض کاشانی، ۱۴۲۰، ۱۰۷). و از نظر تشریحی تمام مکاتب اعم از وحیانی و مادی، به دنبال تأمین آن در بُعد فردی و اجتماعی می‌باشند. هیچ مکتبی نمی‌تواند نسبت به عدالت بی‌تفاوت باشد و لااقل شعار عدالت‌خواهی سر ندهد. مکتب اسلام که نشأت گرفته از حکمت و عدالت ربوبی است، تمام دستورها و مقررات خود را براساس عدالت و برای تأمین آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان تشریح نموده است که این عدالت در بُعد جزایی ظهور بیشتری دارد. بدون تردید مجرم با ارتکاب جرم، از طرفی حرمت احکام الهی را می‌شکند و قانون دینی را نقض می‌کند و این عمل عقلاً و شرعاً او را مستحق مجازات می‌نماید (السجده، ۲۲)، و از طرف دیگر، در اکثر جرایم علاوه بر این حرمت‌شکنی، مجرم به منافع و خواسته‌هایی دست می‌یابد که نامشروع و غیرقانونی هستند و رسیدن به آن منافع از طریق ارتکاب جرم، موجب محرومیت دیگران از حق مشروع خود می‌گردد. در این وضعیت است که نیاز به برقراری دوباره عدالت در جامعه احساس می‌شود.

از دیدگاه اسلام، اصل مقابله به مثل به عنوان یک اصل اولی در برخورد با مجرمین پذیرفته شده است و رعایت تساوی کامل بین جرم و مجازات در قتل عمد «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلِ...» (البقره، ۱۷۸)، جرح و قطع اعضا «وَ کُتِبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ...» (المائده، ۴۵) به

عنوان یک حق، مورد قبول قرار گرفته است و این تساوی و تشابه بین جرم و مجازات ساده‌ترین و ابتدائی‌ترین مفهومی است که از عدالت کیفری استفاده می‌شود.

حیات‌بخشی و اثرات تربیتی در مجازات‌های قرآن

دین مقدس اسلام افراط آیین یهود و تفریط مسیحیت را به اعتدال و میانه‌روی باز آورد. بدین شکل که از شدت احکام تورات کاست و در مقابل مجازات و استیفای حدود، عفو و گذشت و اغماض را نیز تأکید فرمود: «وَجَزَاؤُ سَيِّئِهِ سَيِّئُهُ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» (الشوری، ۴۰).

ذکر این نکته ضروری است که کلیه احکام در قرآن کریم از سوی شارع حکیم براساس حکمت و مصالحی وضع گردیده‌اند. مجازات‌ها در قرآن صرفاً جهت انتقام و تشفی خاطر مجنی‌علیه و یا خانواده او وضع نشده‌اند بلکه جنبه‌های اصلاحی و تربیتی و بازدارندگی آن نیز مدنظر شارع مقدس بوده است. در این قسمت به تبیین و بررسی برخی از این مجازات‌ها و اثرات آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- حیات‌بخشی و بقای جامعه

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

از نظر اسلام، قتل نفس یکی از بزرگ‌ترین گناهایی است که حرمت آن در قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته (الاسراء، ۳۳- الفرقان، ۶۸ و ۶۹- الانعام، ۱۵۱) و احترام به جان بشر و تحریم قتل انسان یکی از شاخه‌های احترام به انسانیت قلمداد شده است. قرآن نه تنها انسان‌ها را از کشتن یکدیگر نهی نموده بلکه با بیانات مختلف و تعیین کیفرهای گوناگون، از خون‌ریزی‌های ناحق در جامعه‌ی انسانی جلوگیری کرده است.

قصاص از جمله مجازات‌هایی است که برای قتل در نظر گرفته شده است که در آیه فوق و آیات دیگر این موضوع لحاظ شده است (البقره، ۱۷۸ و ۱۷۹).

عبارت «ولکم فی القصاص...» از بلیغ‌ترین آیات قرآن کریم است. عبارتی است موجز و در عین حال محکم که حکمت و فلسفه اجتماعی حکم قصاص را بیان می‌کند. در منابع اسلامی، مهم‌ترین کارکرد قانون قصاص، حفظ حیات انسان‌ها و محفوظ ماندن خون آن‌ها معرفی شده



است. در تفسیر حیاتی که از طریق قصاص حاصل می‌شود، روایات متعددی نقل شده است (بحرانی، ۱۴۱۲ق، ۱۷۷) که همه در این موضوع اتفاق دارند که با وجود قانون قصاص، کسی به خود اجازه کشتن دیگری را نمی‌دهد و طبعاً وقتی انسان از کشتن دیگری منصرف شد، هم خون انسان‌های دیگر محفوظ می‌ماند و هم خود این شخص از مجازات قصاص مصون می‌ماند و خونس ریخته نخواهد شد. با توجه به ارزش حیات از دیدگاه اسلام، می‌توان فلسفه قصاص را به خوبی درک نمود، چون اسلام قصاص را به عنوان بهترین شیوه و روش کیفری برای مبارزه و مقابله با جرایم علیه حیات انسان وضع کرده است و خود نیز به صراحت هدف و فلسفه قصاص را «حیات» معرفی می‌کند.

در این خصوص روایتی از امام سجّاد (ع) آمده که به آن اشاره می‌شود:

«عن علی بن الحسین فی تفسیر قوله تعالی «ولکم فی القصاص حیاة» الآیه «ولکم» یا أمّه محمد (ص) «فی القصاص حیاة» لان من همّ بالقتل منه، فكفّ لذلك عن القتل، کان حیاة للذی کان هم بقتله، وحیاة لهذا الجانی الذی اراد ان یقتل و حیاة لغير هما من الناس اذا علموا ان القصاص واجب لایجرؤن علی القتل مخافه القصاص «یا اولی الاباب» اولی العقول «لعلهم تتقون» (طبرسی، ۱۳۳۹، ۵۰).

امام علی بن الحسین در تفسیر آیه «ولکم فی القصاص ...» می‌فرماید:

برای شما ای امت محمد (ص) در قصاص حیات و زندگانی نهفته است، زیرا کسی که قصد کشتن کسی را می‌کند و می‌داند که قصاص خواهد شد از قتل خودداری خواهد کرد و این امر موجب استمرار حیات است هم برای کسی که اراده قتل داشت و هم برای کسی که قصد کشتن او را داشت و نیز موجب حیات است برای غیر آنها از مردم، چون وقتی بدانند که قصاص لازم است، از ترس قصاص جرأت بر قتل نمی‌کنند. ای صاحبان عقل، شاید از قتل بپرهیزید.

این درحالی است که با نگاهی گذرا و مختصر به پیشینه تاریخی قصاص، شرع مقدّس اسلام، کامل‌ترین و جامع‌ترین قوانین را عرضه نموده است؛ چراکه به عنوان نمونه در تورات نه تنها در موارد قتل عمد، اشاره‌ای به جواز توافق بر دیه نشده و همه جا تأکید بر قصاص شده است (سفر خروج، باب ۱۲۱، آیه ۱۲؛ سفر اعداد، باب ۳۵، آیات ۱۸-۱۶ و آیات ۳۱ و ۳۳)، بلکه در یک مورد صراحتاً گرفتن دیه به جای قصاص از قاتلی که مستحقّ قصاص است، ممنوع دانسته شده و آمده است: «و هیچ فدیه به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است مگیر، بلکه او البته باید

کشته شود» (اعداد، باب ۳۱، ۳۵)

و در انجیل نیز آمده است: «شنیده‌اید که گفته شده است که چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و من می‌گویم به شما که در عوض بدی، بدی نکنید، لیکن کسی که دست زند بر طرف راست روی تو، پس بگردان برای او طرف دیگر را و کسی که خواهد با تو دعوا نماید و بگیرد جامه تو را پس بگذار برای او ردای خود را نیز...» (متی، باب ۵، ۲۳).

اگرچه آنچه از این کلمات و مانند آن استفاده می‌شود، چیزی جز ترغیب و تشویق به عفو و گذشت نیست و این موضوع هیچ منافاتی با نظام کیفری در آیین مسیحیت ندارد و صرف نبودن حکم قصاص در انجیل موجود، مستلزم عدم مشروعیت آن در مذهب مسیح نیست چراکه این مذهب کامل کننده شریعت موسی (ع) است نه ناسخ آن «گمان می‌کنید من آمده‌ام که درهم پاشم و برطرف کنم ناموس یا شریعت پیامبران را، نیامده‌ام برای از هم پاشیدن، بلکه آمده‌ام برای آن که کامل کنم ناموس را...» (متی، باب ۲۳، ۵).

و نظام حاکم در میان اعراب قبل از اسلام، نظامی مبتنی بر خون‌خواهی و انتقام بود که حدّ محدود و معینی نداشت و ممکن بود هر فردی از جماعت قاتل را بکشد و هر قدر بتواند افراد قبیله جانی را از پا درآورند در حالی که دین مبین اسلام، علاوه بر اینکه قصاص را مطرح نمود، عفو را نیز تأکید و تشویق نموده و آن را بهتر از قصاص معرفی نموده است (البقره، ۱۷۸ و ۱۷۹). از طرف دیگر اصل مسئولیت شخصی را پذیرفته و بدین وسیله «اسراف در قتل» (الاسراء، ۳۳) را که در میان اعراب قبل از اسلام مرسوم بود، منسوخ نمود.

۲- اثر بازدارندگی مجازات‌ها در قرآن

یکی از اهداف مجازات‌ها از دیدگاه اسلام، بازداشتن مجرم از ارتکاب مجدد جرم و نیز دیگران از ارتکاب اعمال مجرمانه است. شرع مقدّس اسلام علاوه بر برنامه‌هایی که انگیزه‌های مجرمانه را از بین می‌برد و انسان‌ها را از درون اصلاح می‌کند، یک عامل بازدارنده بیرونی نیز قرار داده است. این عامل بازدارنده، همان مجازات‌هایی است که توسط شارع وضع گردیده است و هر کدام به گونه‌ای از وقوع جرایم بیشتر جلوگیری می‌کنند. رسیدن به این هدف، در مجازات‌هایی که به عنوان «حدّ» در سیستم کیفری اسلام وجود دارد، نمود و ظهور بیشتری دارد. وجه تسمیه این مجازات‌ها به حدّ نیز بی‌تناسب با ماهیت آن نبوده است، زیرا حدّ در لغت به معنای منع نیز



آمده است و حدود یعنی مواع. در این قسمت به برخی از این مجازات‌ها در قرآن کریم اشاره می‌شود:

«والسارق و السارقه فاقطعوا ایدهما جزاء بما کسبا نکالاً من الله و الله عزیز حکیم» (المائده، ۳۸) یعنی؛ دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند، به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است. «نکال» عقوبتی است که در آن ارباب و ارباب باشد. این واژه در اصل به معنی منع می‌باشد؛ زیرا از (نکل) به معنی زنجیر است. عقوبت را از آن جهت نکال می‌گویند که دیگران را از ارتکاب آن منع می‌کند (قرشی، ۱۳۷۸، ۱۱۲). همان طوری که در آیه «فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى» (النازعات، ۲۵) همین معنا فهمیده می‌شود.

در خصوص جرم زنا نیز چنین آمده است: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَا عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (النور، ۲) یعنی؛ هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت و محبت نسبت به آن‌ها شما را از اجرای احکام الهی درباره آنان مانع باشد اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند.

همانطوری که از آیه بر می‌آید به هنگام اجرای حد زنا، گروهی از مردم با ایمان باید حضور یابند و چشیدن طعم تلخ کیفر زانی و زانیه را بنگرند. فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا: اولاً درس عبرتی است برای همگان و این عمل موجب پاکسازی اجتماع می‌شود. ثانیاً شرمساری مجرم مانع از ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

البته ذکر این نکته ضروری است که آنچه که در آیه فوق آمده یک حکم کلی است «حد جلد». در حالی که زنا مجازات‌های شدیدتری نیز دارد مانند قتل، رجم که در قرآن کریم به صراحت نشده و رد پای آن را باید در روایات معصومین (ع) دید.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا برای جرم زنا مجازات‌های شدید و سنگینی در نظر گرفته شده است که در پاسخ باید گفت فلسفه سخت‌گیری اسلام در مورد زنا و قرار دادن احکامی از قبیل قتل، رجم و سَلَّاق به این دلیل است که این کار، از یک سو نظام خانواده را از هم می‌پاشد و از سوی دیگر رابطه بنوت را از بین برده و بنیان خانواده‌ها را از هم می‌گسلد.

در روایات اسلامی نیز به این فلسفه اشاره شده است؛ به عنوان نمونه روایتی است که محمدبن سنان از امام رضا (ع) نقل نموده است: «حُرِّمَ الزَّالِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ وَ



ذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَ تَرْكِ التَّرْبِيَةِ الْأَطْفَالِ وَ فَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وَجوهِ الْفَسَادِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۴). یعنی؛ فلسفه حرمت زنا این است که در آن فساد نهفته است: آدم‌کشی، از بین رفتن رابطه خانوادگی، نبود تربیت اطفال، برهم خوردن نظام ارث‌بری و امثال این‌ها از انواع فساد. به همین جهت است که همه ادیان الهی و آسمانی این عمل را تقبیح نموده و برای هر کدام از انواع آن کیفرهای ویژه‌ای از جمله شلاق، سنگسار، سوزاندن و مانند این‌ها مقرر کرده‌اند.

۳- تأثیر نظام کیفری اسلام در تأمین و برقراری نظام اجتماعی

اسلام به عنوان یک شریعت وحیانی، همان‌گونه که حیات فردی انسان‌ها را تحت حمایت خود قرار می‌دهد، زندگی اجتماعی انسان‌ها را نیز مورد توجه قرار داده است و بسیاری از دستورهای و قوانین آن ناظر بر حیات جمعی انسان‌هاست. از دیدگاه دین مبین اسلام، تکامل واقعی انسان و رسیدن وی به مراتب کمال و سعادت در یک زندگی اجتماعی تحقق می‌یابد، گوشه‌نشینی، پرداختن به مسایل فردی و دوری از اجتماع و در یک کلمه رهبانیت از دیدگاه اسلام نفی شده است، به نحوی که پیامبر اسلام (ص) رهبانیت امت خود را در جهاد می‌داند.

حیات اجتماعی سالم در گرو وجود امنیت و آسایش عمومی و رعایت حقوق و تکالیف متقابل است و آسایش عمومی، در گرو حفظ اصول و ارکان یک حیات اجتماعی است. در یک نگاه استقرایی و بدون تأکید حصر، عناصر اصلی یک حیات اجتماعی عبارتند از: دین، جان، مال، احترام و شخصیت انسان (ناموس یا نسل) و خرد و عقل انسان‌ها.

غزالی در این زمینه می‌گوید:

«آنچه اسلام برای مردم می‌خواهد پنج چیز است و آن این‌که اسلام در پرتو قوانین خود می‌خواهد دین، جان، خرد و اندیشه، ناموس و نسل مردم و بالاخره اموال آن‌ها را حفظ نماید و هرچه موجب حفظ این اصول پنج‌گانه باشد، مصلحت است و هرچه که این اصول را از بین ببرد مفسده است و دفع آن مصلحت است» (غزالی، بی‌تا، ۲۸۸) و در ادامه در خصوص کیفیت حفظ این اصول پنج‌گانه که نظام اجتماعی بر آن‌ها مبتنی است، توسط شارع مقدس پرداخته و می‌گوید:

«حکم اسلام به کشتن کافر گمراه کننده و سست کننده عقیده دینی مردم و نیز مجازات بدعت‌گذاران در دین، برای این است که آنان موجب از بین رفتن دین مردم می‌گردند و حکم اسلام به قصاص قاتل، برای این است که به این وسیله، نفوس مردم حفظ می‌شود و لزوم



مجازات شربخمر به این دلیل است که عقول مردم که ملاک تکلیف است از فساد و تباهی محفوظ بماند و ایجاب حدّ زنا برای این است که نسل و نَسَب مردم از اختلاط مصون بماند و نیز ایجاب مجازات سارقین و غاصبین اموال مردم برای این است که اموال که وسیله زندگی آن‌هاست و مردم به آن نیازمند هستند، از تعرض مصون بماند» (همان).

بنابراین، از دیدگاه غزالی، نظام کیفری اسلام، متکفل حفظ اصول و ارکان یک حیات اجتماعی سالم و مفید می‌باشد و هدف اساسی قوانین کیفری اسلام، تأمین مصالح عمومی جامعه که زیربنای نظام اجتماعی هستند می‌باشد. البته باید این نکته را خاطر نشان نمود که در قرآن کریم نیز به این اصل مهم پرداخته شده که به مواردی از آن اشاره می‌شود:

«إِنَّمَا جَزَاؤُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (المائدة، ۳۳). یعنی؛ همانا کیفر کسانی که با خدا و رسولش به جنگ برخیزند و در زمین برای ایجاد فساد بکوشند، این است که کشته شوند یا به دار (صلیب) آویخته گردند و یا دست‌ها و پاهایشان را به خلاف هم قطع کنند یا از سرزمین صالحان تبعید (نفی‌بلد) شوند. این ذلت و خواری، عذاب آنان در دنیاست و برای ایشان در آخرت، عذاب بزرگی مقرر شده است.

این که خداوند می‌فرماید: کسانی که با خدا ستیزه دارند ... مقصود کسانی هستند که اسلحه می‌کشند و ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت از مردم می‌نمایند. در اجتماع انسانی، باید ضمانت اجرایی برای حفظ جان و ناموس مردم وجود داشته باشد تا هرکس به خود اجازه حرمت‌شکنی و حریم‌سوزی را ندهد و در فرض تجرّی و جسارت، این ضمانت اجرا در مورد او عملی گردد تا دیگر نه او و نه دیگران به خود اجازه چنین گستاخی را ندهند و از این طریق امنیت اجتماعی حاصل آید و در پرتو ایجاد این امنیت، فرصت‌های لازم برای بهره‌گیری از استعداد‌های نیک انسانی فراهم شود. از این‌رو، اهداف مجازات‌ها در قرآن، هیچ‌گاه به صرف بازدارندگی، سزا دهنده‌گی یا حتی بازسازی مجرم محدود نمی‌شود، بلکه فراتر از این مهم، اصلاح امور اجتماعی و فردی و ایجاد نظم و امنیت عمومی، برای هدف‌نمایی شکوفاسازی استعداد‌های انسانی و پدیدآمدن جامعه دینی مبتنی بر قواعد و ضوابط الهی و اخلاقی را نیز در پی دارد.

باید خاطر نشان نمود که در همه مجازات‌های قرآن کریم این اصل مهم در نظر گرفته شده است. با این توضیح که اگر در قرآن حرمت شراب اعلام شده «إِنَّمَا الْخَمْرُ ... رِجْسٌ مِنْ عَمَلٍ



الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۹۰) و برای آن در متون روایی هشتاد ضربه تازیانه در نظر گرفته شده است (طبری، ۴۲۰، ۳۹۱). و یا اگر برای قتل عمد قصاص مقرر شده «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى...» (البقره، ۱۷۸) و یا اگر برای جرم زنا صد ضربه تازیانه در قرآن کریم «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...» (النور، ۲) و با رجوع به سنت مجازات‌های دیگری چون قتل و رجم و ... (مکی، ۱۳۷۷، ۲۲۱) لحاظ شده است و همین‌طور اگر برای جرم سرقت البته با جمیع شرایط (مکی، ۱۳۷۷، ۲۴۳)، مجازات قطع دست (المائدة، ۳۸) تعیین شده و نیز اگر برای جرمی چون قذف مجازات تازیانه معین شده است «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (النور، ۴) یعنی، کسانی که به زنان عقیفه مؤمنه نسبت زنا می‌دهند و سپس چهار شاهد (مرد عادل) برای ادعای خود نیاورند، آنان را هشتاد تازیانه کیفر دهید و دیگر هرگز شهادت آنان را نپذیرید. آنان مردمی فاسق و نادرست‌اند، به جرأت باید بیان نمود که یکی از مهم‌ترین دلایل تشریح این احکام، حفظ نظام اجتماعی و دینی است و این هدف بلند تأمین نمی‌شود، مگر این‌که انسان‌ها از طریق اصلاح و تربیت یا از طریق ارعاب و ترس از مجازات، از ارتکاب اعمالی که ارکان نظام اجتماعی را خدشه‌دار می‌کند بازداشته شوند.

حال با وجود این احکام مترقی و پیشرفته آیا بدور از انصاف نیست که نظام و سیستم جزایی اسلام از سوی برخی از جاهلان و معاندان به خشونت و نقض حقوق بشر متهم شود؟!!

نتیجه‌گیری

آنچه در این پژوهش به نگارش درآمده، بیانگر این حقیقت است که از هنگامی که بشر قدم بر این عرصه خاکی و زندگی اجتماعی گذاشت، تلاش نمود تا روابط خود را با هم‌نوعان خود تنظیم نماید. در این میان نظام‌های دینی و الهی علاوه بر مناسک و شعایر که به رابطه انسان و خدا نظارت می‌کند، مجموعه‌ای از قوانین را به وجود آوردند که به نحوه تعامل و رابطه انسان‌ها با یکدیگر ناظر است. البته جوامع بشری جهت ایجاد نظم و امنیت نیازمند قانون هستند ولی از آنجاکه این قوانین عموماً دستاورد فکری صاحب‌نظران جامعه می‌باشد، چه بسا در تنظیم آن، بدون در نظر گرفتن عدالت و مساوات، قانون به نفع عده خاصی وضع شده و عده‌ای دیگر مظلوم واقع شوند. اما قانونی که تأمین کننده سعادت بشر بوده و عدالت را در همه قرون و اعصار و بین جوامع



ملت‌های مختلف رعایت می‌کند، قانون الهی است. از این رو تن در دادن به قانون الهی آسان‌تر از پذیرفتن قانون بشری است؛ چراکه تنها قانونی که نسل‌ها را حفظ نموده و جامعه را معتدل نگه می‌دارد و مانع تعدّی و تفریط می‌شود قانون خداوند است. پس قانونی که این قابلیت را دارد که بتواند تضمین کننده عدالت و نظم اجتماعی و ... باشد متّهم نمودن آن به خشونت و عدم رعایت حقوق بشر یا از روی جهل است و یا از روی عناد.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- کتاب مقدس (تورات).
- ۳- انجیل.
- ۴- امینی، علیرضا، آیتی، سیدمحمد رضا، (۱۳۷۵)، *تحریرالروضه فی شرح اللمعه*، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
- ۵- خمینی، روح‌الله، (بی‌تا)، *تحریرالوسیله*، ج ۲، بیروت، دارالاسلامیه.
- ۶- راغب اصفهانی، (بی‌تا)، *مفردات الفاظ قرآن*، بیروت، دارالاسلامیه.
- ۷- سوری، عبدالله، (۱۳۷۳)، *کنزالعرفان فی فقه القرآن*، تهران، مرتضوی.
- ۸- طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۳)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۹- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۳۹)، *مجمع البیان*، ج ۳، بی‌جا، شرکه المعارف الاسلامیه.
- ۱۰- طبری، الامام، (۱۴۲۰)، *الاحکام الفقیهیه*، بیروت، دارکتب العلمیه.
- ۱۱- عوده، عبدالباقر، (بی‌تا)، *التشریع الجنائی*، ج ۲، بیروت، دارالکتب العربی.
- ۱۲- فیض، علیرضا، (۱۳۶۵)، *تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام*، تهران، امیرکبیر.
- ۱۳- قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۸)، *قاموس قرآن*، ج ۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۴- کلینی، محمدبن یعقوب، (۱۹۹۲)، *الفروع من الکافی*، بیروت، دارالاضواء.
- ۱۵- گرجی، ابوالقاسم، (بی‌تا)، *مقالات حقوقی*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۶- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳)، *بحار الانوار*، ج ۷۹، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ۱۷- محسنی، مرتضی، (۱۳۷۵)، *دوره حقوق جزای عمومی* ج ۲، تهران، گنج دانش.
- ۱۸- مسعود، جبران، الرائد، (۱۳۷۶)، *ترجمه رضا انزابی نژاد*، ج ۱، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.

- ۱۹- مظلومان، رضا، (۱۳۵۵)، جرم‌شناسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۰- مکی، محمد، لعمه دمشقیه، (۱۳۷۷)، ترجمه علی شیروانی، ج ۲، قم، انتشارات دارالفکر.

